

از سفر نتانياهو تا تهديد ترامپ

مهدی مطهرنیا/ رئیس اندیشکده آینده‌اندیشی سیمرغ

در دستور کار سفر اخیر نتانياهو به مارآلاگو و دیدار با ترامپ؛ همان‌گونه که پیش‌بینی میشد، «بحران ایران در خاورمیانه» در مرکز ثقل اهمیت قرار داشت و گفته می‌شود کوشش نتانياهو برای اقناع ترامپ جهت آغاز جنگی نوین با ایران آسان نبوده است.

دلایلی که بر این امر بیان می‌شود معطوف بر استدلال‌های منطقی، اما، دارای لغزش‌های بافتی است. گفته می‌شود با گذشت روزهایی از این دیدار، می‌توان سیگنال‌های احتیاط تیم ترامپ نسبت به این دیدار را به خوبی مشاهده کرد، امری که ریشه در تحولات مهم اخیر در سیاست داخلی آمریکا دارد. این امر کاملاً منطقی است. اما، نتیجه‌گیری لغزنده است. در دکترین امنیتی ۲۰۲۵ آمریکا این کشور رسماً اعلام کرده است که نمی‌خواهد برای گسترش دموکراسی یا ... در خاورمیانه اقدام کند. این در حالی است که این مهم را به متحدین منطقه‌ای خود و در پرتو حمایت آمریکا از اسرائیل معنا و تعریف می‌نماید.

عده‌ای از کارشناسان بر این باورند که عدم انتشار هرگونه پست در شبکه اجتماعی Truth توسط ترامپ در مورد این دیدار (و اکتفا به یک پست در مورد ضعف دولت اوباما در مهار هسته‌ای ایران پیش از این دیدار) و همچنین اکتفای جی. دی. ونس، معاون ترامپ به تماس تلفنی با نتانياهو، و عدم واکنش ونس

در دو اکانت شخصی و رسمی خود در توییتر و همچنین اکانت خود در Truth به حضور نتانیاهو در آمریکا، و رفتار مشابه وزیر جنگ آمریکا در اکانت‌های شخصی و رسمی خود نشان دهنده این نکته است: «هزینه حمایت از اسرائیل در آمریکا برای ترامپ و تیم او به شدت بالا رفته است».

این اقدام ونس یا پیت هگست، وزیر جنگ آمریکا مبتنی بر دکترین اعلام شده آمریکا است. گفته می‌شود ترامپ حتی به ایده نتانیاهو برای اهدای «جایزه اسرائیل» در شبکه‌های اجتماعی واکنشی نشان نداد، با وجود این که می‌دانیم در موارد مشابه ترامپ برای ایجاد یک اعتبار شخصی چه وزنی به این قبیل جایزه‌ها می‌دهد. این در حالی است که ترامپ ناظر به سفر «زلنسکی» دو پست در مورد جنگ اوکراین منتشر کرد و همین موضوع نشان می‌دهد که اوضاع اسرائیل در واشنگتن تا چه حد پیچیده شده است.

نگرش این گروه از کارشناسان متوجه آن است که با وجود اینکه ترامپ شخصاً در همراهی نتانیاهو ایران را تهدید کرد و اشاره‌ای به اعتراضات اخیر در ایران داشت، ایده «تغییر رژیم در ایران» را تلویحاً رد کرد. پس از آن نیز تا این لحظه تمام مقامات یاد شده و حتی مارکو روبریو هیچ اشاره‌ای به اعتراضات اخیر در ایران در شبکه‌های اجتماعی نداشته‌اند، اما این در حالی است که لابی اسرائیل در واشنگتن به شدت بر طبل تغییر رژیم در ایران و بزرگ‌نمایی اعتراضات اخیر و لزوم حمایت از آن می‌کوبد تا کاخ سفید را متقاعد کند که زمان اقدامی قاطع علیه ایران فرا رسیده است.

در اینجا نیز دریچه نگرش درست ولی زاویه دید، ناراستی دیده می‌شود. آمریکایی‌ها به ویژه در زمانه ترامپ، بسیار موثر در پی هماهنگی میدانی در خاورمیانه یا به گفته من «هارتلند نو» با هم پیمان‌های

منطقه‌ای خود و دوری گزیدن از موضع‌گیری‌هایی هستند که مخالف انزواگرایی فعال دولت ترامپ به عنوان سیاست کلان آمریکا تحت «پارادایم اتوریته تهاجمی» و دکترین فشار دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی هستند. پس طبیعی است که زیاد شلوغ نکنند و تاکتیک رسانه‌ای کردن بحران موجود را به ترامپ بسپارند.

در این راستا، همین برداشت موجب می‌شود که ایران به همین نکات اکتفا و بیندیشد که آمریکا چندان با اسرائیل همراه نیست، در حالی که در دیدار ترامپ و نتانیاهو حداکثر هماهنگی حتی در پوشیدن لباس و ست کردن کراوات هم رعایت شده بود.

طبق گزارش Axios ترامپ و نتانیاهو در مورد نحوه حمله احتمالی به ایران در دور دوم و شرایط تحقق آن اختلاف نظر دارند، که با توجه به سوابق اکسیوس باید در مورد صحت و سقم این خبر محتاط بود و آن را نادیده گرفت و پیش فرض را بر این گذاشت که ترامپ شخصاً مخالف راند دوم جنگ نیست. امری که واقعی است و می‌توان قطعاً به آن استناد کرد، شکاف بزرگ در جریان «ماگا» حول مساله اسرائیل و اثر جدی آن بر سرنوشت انتخابات است که به شکلی واقعی ترامپ را محدود می‌کند.

به نظر این عده از تحلیلگران نه تنها به نظر می‌رسد که واقعیت امر آن است که چرخش جریان ماگا خصوصاً بدنه جوان آن علیه اسرائیل، میدان عمل ترامپ را در سال ۲۰۲۶ و انتخابات سرنوشت‌ساز میان‌دوره‌ای برای مداخله‌ای بزرگ در خاورمیانه محدود کرده است، تا جایی که تیم ترامپ حتی نگران دیده شدن خود در کنار نتانیاهو هستند.

این مساله را می‌توان عقلانی و منطقی دانست؛ اما، این را نیز بایسته است در نظر داشته باشیم که ترامپ در دور دوم ریاست جمهوری است. واقعیت‌های میدانی مورد نظر برای استقرار نظم نوین جهانی هم ایجاب می‌کند که مسأله ایران حل نشده باقی نماند. از این رو جنبش ماگا تا چه اندازه اهمیت دارد؟ از طرفی هم درست است که اسرائیل و لابی آن در واشنگتن این مانع مهم را شناسایی کرده و با قدرت و جدیت در تلاش هستند که گزینه تغییر رژیم در ایران را امری مقرون به صرفه نشان داده و به این ترتیب به کارزار انتخاباتی جمهوری خواهان تبدیل شود. این در حالی است که این برداشت هم لغزندگی‌هایی را در عین دارا بودن واقعیت‌هایی با خود همراه دارد.

اعتراضات در ایران توسط ترامپ به رسمیت شناخته شد و حمایت از آن آشکارا مرزبندی شد و این در حالیست که در ایده آرتوبی مواردی مانند حمایت بین‌المللی از انتخابات آزاد و منصفانه، جلوگیری از کودتا، تقلب انتخاباتی یا برخورد با مخالفان، حمایت از فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران و جامعه مدنی، فشار دیپلماتیک یا تحریم علیه حکومت‌هایی که دموکراسی را نقض می‌کنند و همچنین کمک به بازسازی نهادهای دموکراتیک، مدنظر است و به نظر میرسد ترامپ با تکیه بر این ایده تلاش دارد زمینه‌های «تحدید و تهدید» جمهوری اسلامی را فراهم آورد.

این یک رهیافت معنادار است که می‌توان ریشه آن را در کتاب دفاع از دموکراسی دانست. کتابی که منتسب به چند نویسنده است و نام نویسنده آن مستعار است، اما در همین حال با دکترین اعلام شده ۲۰۲۵ دولت ترامپ که به تازگی هم منتشر شد، اصطکاک دارد. بر اساس مدیریت این معنا است که

همگی اعضای دیگر دولت ترامپ چندان همسو با وی در موضع‌گیری همراه نشدند و شاید هم مخالفت‌های ضمنی آنها مناسب و متناسب با اصل غافلگیری است.

موضع‌گیری ترامپ، دقیقاً در روز سفر نتانیاهو به واشنگتن و موضع‌گیری سریع برجستگان نظام سیاسی و اکانت‌های رسمی اسرائیل در مورد اعتراضات اخیر، نشان می‌دهد که همگرایی گسترده‌ای بین واشنگتن – تل‌آویو در این زمینه محتمل است.

در همین حال پیام ترامپ در شبکه اجتماعی خود (تروث سوشیال) بسیار نادر است و پاسخ‌های ایران توسط علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و امیر دریابان شمعانی، عضو شورای دفاع در شبکه اکس منتشر شد که باید آنرا دور جدیدی از جنگ آیینی دانست که می‌تواند ایستگاه انتقالی به جنگ ساختاری بین تهران و واشنگتن با مدیریت تل‌آویو دانست.

۱. درباره فرض «احتیاط ترامپ» و مرز آن با آرزومندی تحلیلی

برداشت متن از سردی نسبی تیم ترامپ نسبت به نتانیاهو، بر نشانه‌های رفتاری (سکوت شبکه‌ای، فقدان بازتاب رسانه‌ای، و فاصله‌گذاری نمادین) استوار است. این قرائن در سطح تاکتیکی-انتخاباتی معتبرند، اما در سطح راهبرد کلان/امنیت ملی آمریکا کافی نیستند. دکترین ۲۰۲۵ ترامپ، به ویژه در خاورمیانه، ترکیبی است از بازدارندگی سخت، معامله‌گری حداکثری و اجتناب از جنگ پرهزینه مستقیم. بنابراین، احتیاط فعلی نه نشانه فاصله راهبردی از اسرائیل، بلکه تنظیم زمان و هزینه مداخله است. این تمایز مهم است؛ زیرا خطای تحلیلی زمانی رخ می‌دهد که سکوت تاکتیکی به عنوان تغییر راهبردی تعبیر شود.

۲. شکاف در ماگا: محدود کننده واقعی اما نه بازدارنده قطعی

اشاره متن به شکاف در بدنه ماگا (به ویژه نسل جوان) نکته‌ای کلیدی است. این شکاف، میدان مانور ترامپ را در آستانه انتخابات میان دوره ای محدود می‌کند، اما آنرا مسدود نمی‌سازد. تجربه ترامپ نشان می‌دهد که او جنگ را نه به مثابه هدف، بلکه به مثابه ابزار امتیازگیری انتخاباتی می‌فهمد. از اینرو، پرهیز از هیاهوی وزرا و سکوت شبکه‌ای، بخشی از مدیریت تضادهای درون جریانی است، نه انصراف از سناریوهای فشار یا حتی اقدام محدود. همین جا است که گزاره درباره «غافلگیری ایران» معنا پیدا می‌کند: غافلگیری نه از جنگ بزرگ، بلکه از اقدام محدود، نقطه‌ای و غیرمنتظره محتمل است.

۳. ایران در گفتار ترامپ: تهدید، حمایت نمادین، و نفی تغییر رژیم

تناقض ظاهری در سخنان ترامپ (تهدید ایران، اشاره به اعتراضات، و نفی تلویحی تغییر رژیم) در چارچوب/بهام سازنده قابل فهم است. ترامپ با این الگو می‌کوشد هم پیام بازدارنده به تهران بدهد، هم از قفل شدن در پروژه پرهزینه «Regime Change» بگریزد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که پاسخ‌های لاریجانی و شمخانی اهمیت می‌یابد: هر دو، بدون افتادن در دام هیجان یا لفاظی، بر هزینه‌سازی متقابل، ثبات ساختاری نظام، و بی‌اعتباری تهدیدهای مقطعی تأکید کردند. این پاسخ‌ها در سطح بازدارندگی/دراکی درست هستند، اما تنها زمانی اثرگذار می‌مانند که با کاهش آسیب‌پذیری‌های اقتصادی - اجتماعی همراه شوند. از طرف دیگر ترامپ عملیات را قبلاً شروع کرده است و فرماندهی را به نتانیاهو سپرده است.

۴. مهندسی اعتراضات و خطای تقلیل گرایانه

تحلیل‌های موجودی که اشاره شد، هم زمان دو واقعیت را به درستی کنار هم می‌گذارد:

- تغییر روندها در حزب جمهوری خواه به ضرر لابی اسرائیل، و

- آسیب‌پذیری اقتصاد و نفوذ اطلاعاتی اسرائیل در ایران

خطر تحلیلی زمانی پدید می‌آید که اعتراضات صرفاً به «مهندسی خارجی» فروکاسته شوند.

واقع‌بینانه‌تر آن است که بگوییم: **مهندسی خارجی بر بستر نارضایتی واقعی سوار می‌شود.** از

اینرو، توصیه‌های عملی متن (از تعیین تکلیف تراستی‌ها تا تأمین کالاهای اساسی) نه توصیه‌های

امنیتی، بلکه *قدمات بازدارنده/هبردی* هستند؛ زیرا هر کاهش فشار معیشتی، هزینه عملیات شناختی

دشمن را بالا می‌برد. نه باید از سکوت ترامپ نتیجه «چرخش بنیادین» گرفت، و نه از تهدیدهای او

به «جنگ حتمی» رسید. وضعیت کنونی، وضعیت **تعلیق پرریسک** است:

a. ترامپ محدود است، اما فلج نیست.

b. اسرائیل تحت فشار داخلی آمریکا است، اما بی‌ابتکار نیست.

c. ایران از بازدارندگی نظامی برخوردار است، اما از نظر اقتصادی آسیب‌پذیر است.

در چنین شرایطی، همان‌گونه که تأکید شد، **هیاهو زائد است**؛ آنچه لازم خواهد بود، *قدم سریع*، بی‌سر

و *صد* و پیوسته در حوزه اقتصاد سیاسی داخلی از سوی دلسوزان آینده ایران و رسمیت بخشیدن به

خواسته‌های مردم برای انجام تغییرات بزرگ است. تقلیل همه چیز به خواست دشمن و هیاهوهای انجام

یافته در این زمینه‌ها اکنون کار را به جایی کشانده که آشکارا موضوع ترامپ بیان می‌شود. اگر هم بگویند

دخالت در امور داخلی است و شروع کننده ترامپ است، سال‌ها مرگ بر آمریکا، انتقام سخت، و ... پیش از این قابل استناد می‌شود. در همین حال سناریوی «غافلگیری» در این زمینه وجود دارد.

نقطه قوت اصلی متن، پیوند زدن سیاست خارجی آمریکا با وضعیت داخلی ایران است؛ پیوندی که بسیاری از تحلیل‌ها آنرا نادیده می‌گیرند. نقطه خطر بالقوه آن، این است که اگر «مهندسی خارجی» بیش از حد برجسته شود، مسئولیت سیاست‌گذاری داخلی کم رنگ جلوه می‌کند. قدرت تحلیل دقیقاً جایی خواهد بود که راه‌حل را امنیتی صرف نبیند، بلکه اقتصادی-اجتماعی بفهمد. این نکته باید حتی پررنگ‌تر شود تا تحلیل از هرگونه سوءبرداشت تقلیل‌گرایانه مصون بماند.

سناریوهای شش ماهه پیش‌رو

سناریوی اول: «سکوت مسلح»

ترامپ به تهدیدهای کلامی ادامه می‌دهد، اسرائیل فشار پشت پرده را حفظ می‌کند، اما هیچ اقدام نظامی آشکاری رخ نمی‌دهد. تمرکز اصلی بر جنگ شناختی، تحریم‌های هوشمند و تشدید فشار اقتصادی داخلی است. این سناریو محتمل‌ترین وضعیت در صورت مدیریت نسبی نارضایتی‌های داخلی ایران است.

سناریوی دوم: «نیش محدود، نه ضربه نهایی»

اقدام محدود و نقطه‌ای (سایبری، خرابکارانه یا امنیتی) علیه منافع ایران یا متحدانش، بدون پذیرش رسمی مسئولیت و هدف، حفظ بازدارندگی ادعایی آمریکا و اسرائیل بدون ورود به جنگ پرهزینه است.

این همان سناریوی «غافلگیری» است که تلاش دارد پروای همگانی را به آن جلب کند و هر جریانی این را تشخیص دهد برگ برنده‌ای خواهد داشت.

سناریوی سوم: «انفجار درون، فشار برون»

تشدید نارضایتی اقتصادی و اجتماعی در داخل ایران، هم زمان با برجسته‌سازی رسانه‌ای آن در غرب. در این سناریو، آمریکا مستقیماً وارد جنگ نمی‌شود، اما فضای سیاسی را به گونه‌ای شکل می‌دهد که گزینه‌های ایران محدودتر شود.

سناریوی چهارم: «تعلیق پرریسک»

نه جنگ، نه توافق، بلکه انباشت بحران‌ها. این سناریو فرسایشی‌ترین حالت است و بیشترین هزینه را در بلندمدت به ایران تحمیل می‌کند، مگر آنکه اصلاحات سریع اقتصادی و مدیریتی صورت گیرد.

جمع بندی نهایی

تحلیل موجود، در هم‌نشینی با تحلیل‌های هم‌زمان کارشناسان، واجد اعتبار خاص خود است و بیش از آنکه آرزومندانه باشد، هشدار دهنده است. خطر اصلی نه در حمله مستقیم، بلکه در ترکیب فشار خارجی و «فرسایش داخلی» نهفته است. اگر سیاست داخلی بتواند این گره را شل کند، یا مردم مصرانه برای انجام تغییر در ایران و دفاع از ایران به عنوان یک نماد بنیادین در ایجاد تغییر در صحنه باشند، بسیاری از سناریوهای پرهزینه اساساً موضوعیت خود را از دست خواهند داد.